

سرچشمه‌های معرفت‌شناسی آنارشیستی فایراند

مصطفی تقوی*

چکیده

این مقاله از سه بخش تشکیل شده است. در بخش نخست، نظریه آنارشیستی فایراند درباره معرفت به‌اجمال معرفی می‌شود. در این بخش توضیح داده می‌شود که چرا او مخالف پوزیتیویسم منطقی و فلسفه علم پوپر، لاکاتوش و حتی کوهن است و معتقد است که علم از سایر سنت‌های شناختی برتر نیست. فایراند تأکید می‌کند که یگانه اصل ابدی که می‌توانیم از فعالیت واقعی علم استخراج کنیم این است: «هر چیزی امکان‌پذیر است». بخش نخست مقاله را باید نُمایی از اندیشه آنارشیستی فایراند بدانیم. در بخش دوم که ایده اصلی مقاله در آن طرح شده است، توضیح داده می‌شود که نظریه آنارشیستی فایراند از نوع نگاه او به «هستی»، «انسان» و «نظریه» برمی‌خیزد. سه مقوله‌ای که ارتباطی تنگاتنگ با هم دارند: انسان نظریه را می‌سازد تا به واسطه آن هستی را بفهمد. در این بخش مقاله که پس پرده نظریه آنارشیستی فایراند را شرح می‌دهد، ادعا می‌شود که سرچشمه‌های فلسفه او چندان هم آنارشیستی نیست. در قسمت پایانی مقاله، به برخی از مهم‌ترین پیامدهای اندیشه فایراند اشاره می‌کنیم: از جمله «اصل کثرت و پایداری»، «جامعه آزاد» و «تفاوت متفکر احترام‌برانگیز و دون».

کلیدواژه‌ها: معرفت‌شناسی آنارشیستی فایراند، هستی، انسان، نظریه، اصل کثرت و پایداری و جامعه آزاد.

۱. مقدمه

فایراند (Paul Feyerabend) (۱۹۲۴-۱۹۹۴) فیلسوفی جنجالی است، زیرا روش علمی و معقولیت (rationality) علم را زیر سؤال می‌برد (Feyerabend, 1999b: 200-212) و

* استادیار گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف، m_taqavi@sharif.edu

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۳/۲۳

استدلال اقامه می‌کند که علم برتر از سایر نگرش‌های انسانی نیست (همان: ۱۸۱-۱۸۸). به‌راستی فایرابند بر چه اساسی چنین باورهایی را موجه می‌انگارد؟ موضوع مقاله حاضر پاسخ به این پرسش است. به دیگر سخن، موضوع این مقاله، شرح پس‌پرده «نظریه معرفت» فایرابند است.

فایرابند علیه تجربه‌گرایی منطقی (logical empiricism) و معقولیت انتقادی (critical rationalism) پوپر که دو نظریه تأثیرگذار درباره علم بوده‌اند، اقامه دعوی می‌کند (Feyerabend, 1975: 197) و آن‌ها را برای علم مضر و برای انسانیت مهلک می‌داند (ibid: 295). او همچنین به روش‌شناسی لاکاتوش ایراد می‌گیرد که نتوانسته، به‌رغم ادعایش، نظریه معقولی درباره علم ارائه دهد (Feyerabend, 1978: 15; ibid: 186). فایرابند حتی علم‌شناسی کوهن را مثل دیگر مکاتب علم‌شناختی ناسازگار با شواهد تاریخی (Feyerabend, 1999b: 185)، کودکانه و مغایر با علم واقعی توصیف می‌کند (Feyerabend, 1987: 190). او بی‌رحمانه مکاتب علم‌شناختی موجود را رد می‌کند و گه‌گاه در نوشته‌هایش آن‌ها را همچون افسانه پریان (fairytale) می‌انگارد. حال پرسش این است: او با درست انگاشتن چه آموزه‌هایی، این چنین متفاوت و غیرمعمول می‌اندیشد؟ کتاب *علیه روش (Against Method)* که نخستین بار در ۱۹۷۵ انتشار یافت، شامل تأملاتی است که پیش از این تاریخ منتشر شده بودند. به همین دلیل فایرابند در زندگی‌نامه خود، برای تأکید بر اهمیت علیه روش، آن را نه یک کتاب بلکه یک کالچ معرفی می‌کند. وی آن تأملات را پس از جرح و تعدیلی، در قالب و نظمی مناسب درآورد و مکتب سامان‌یافته را آنارشسیسم (anarchism) نامید (Feyerabend, 1995: 139-142). برای یافتن پاسخ پرسش مقاله ابتدا لازم است به‌اجمال نمایی از نظریه آنارشسیستی فایرابند ارائه شود.

۲. نمایی از نظریه آنارشسیستی فایرابند درباره معرفت

فایرابند هم در کتاب *علم در جامعه‌ای آزاد (Science in a free society)* (Feyerabend, 1978: 98) که در دفاع و بسط علیه روش نگاشته شده است و هم در مقاله‌ای با عنوان «چگونه باید از جامعه در برابر علم دفاع کرد» (How to defend society against science) (Feyerabend, 1999b: 183)، به این نکته اشاره می‌کند که طرفداران معقولیت علم و برتری آن بر سایر معرفت‌های انسانی، دو دستاویز اصلی دارند:

الف) علم از روشی صحیح برای تحصیل نتایج بهره می‌برد؛

ب) علم نتایج فراوانی برای اثبات برتری این روش به بار آورده است.

فایرابند هر دو را رد می‌کند و به این طریق معقولیت علم را نامعقول و همچون افسانه پریان قلمداد می‌کند.

استدلالات‌های او علیه الف عمدتاً، و نه انحصاراً، تاریخی‌اند. او آمیزه‌ای از شواهد تاریخی و آموزه‌های فلسفی را به کار می‌گیرد تا نشان دهد که انتخاب نظریه در فعالیت واقعی‌ای که در تاریخ علم انعکاس یافته است با روش‌شناسی‌هایی مانند آنچه که پوزیتیویسم منطقی و معقولیت انتقادی پوپر ارائه می‌کنند مغایرت دارد.

یکی از مثال‌های تاریخی مورد استناد فایرابند، نظریه خورشیدمرکزی کپرنیک است که به جای نظریه زمین‌مرکزی وارد جهان علم شد (Feyerabend, 1978: 48). بنابر اعتقاد مرسوم، چون نظریه‌های خورشیدمرکزی، مشاهدات نجومی جدید را بهتر از نظریه‌های زمین‌مرکزی توضیح دادند دانشمندان این جانشینی را پذیرفتند (ibid: 46-47). فایرابند می‌گوید این عقیده نادرست است و دلیل اصلی مقبول واقع شدن نظریه کپرنیک و همچنین نظریه گالیله، عرضه بهتر اندیشه‌های آنان است. برای مثال استفاده گالیله از زبان ایتالیایی به جای لاتین، عاملی است که به جای ویژگی‌های عقلانی یا ظرفیت‌های حل مسئله، منجر به این جانشینی شد (Feyerabend, 1975: 141). فایرابند تأکید می‌کند که دقیقاً عناصر غیرعقلانی منجر به این جابه‌جایی شد؛ آری، نجوم خورشیدمرکزی با فرضیه‌های موضعی و فنون اقناعی، مصون نگه داشته می‌شد (ibid: 143). فایرابند تصریح می‌کند که گالیله به برکت شکستن قواعدی که تصور می‌شد علم آن‌گونه هدایت می‌شود و پیروی نکردن از روش علمی به موفقیت رسید (ibid: 112).

فایرابند نه تنها روش‌شناسی مکاتبی چون پوزیتیویسم منطقی و ابطال‌گرایی (falsificationism) را رد می‌کند، بلکه اساساً هر درکی از علم را که مبتنی بر قواعد روش‌شناختی باشد، مردود می‌شمارد. او هرگونه روش و معقولیت فراگیر و پایایی برای علم را رد می‌کند (Feyerabend, 1978: 98). توسعه علمی، در واقع، مملو از فنونی است که ایده روش معقول را به چالش می‌کشد. روش‌های غیرمعقول و عناصر انفسی همواره در علم، نه تنها برای کسب علم بلکه برای اقناع به کار گرفته می‌شوند (Feyerabend, 1975: 25). تأمل در تاریخ علم نشان می‌دهد که هیچ رویه واحد یا مجموعه‌ای از قواعد، که اساس همه بخش‌های تحقیق قرار گیرد وجود ندارد (Feyerabend, 1978: 98). بسیاری از ایده‌های علمی معاصر که به طور گسترده‌ای مقبول واقع شده‌اند فقط به سبب وجود عواملی چون تعصب، غرور و احساسات شدید، به حیات خود ادامه داده‌اند، به این نحو که این عوامل غیرعقلانی ادامه راه را برای افراد ممکن کرده‌اند (Feyerabend, 1975: 179).

اغلب تصور می‌شود که نظریه‌ها بر اساس شواهد تجربی و دلایل معقول پذیرفته شده‌اند. فایرabend تصریح می‌کند که نظریه‌ها به هنگام تولد و شکل‌گیری، مبهم و فاقد تکیه‌گاه هستند. نظریه‌ها فقط پس از استفاده طولانی مدت از بخش‌های مغشوش‌شان روشن و معقول می‌شوند (ibid: 26). برای این که نظریه جدیدی بتواند توسعه یابد، اغلب باید با ابزارهایی غیرمعقول از آن دفاع کنیم چراکه هنوز هیچ ابزار معقولی برای حمایت از آن‌ها کشف نشده است (ibid: 154). به این ترتیب در نگاه فایرabend تمهیدات غیرمعقول، مهمل و غیرروشن‌مند، پیش شرط اجتناب‌ناپذیر وضوح و موفقیت تجربی‌اند. آری، بدون نابخردی و نقض رویه‌های معقول ممکن نبود که علم به وجود آید (ibid: 27).

فایرabend تصریح می‌کند که همه اصول تجربه‌گرایی منطقی همچون «دقیق باش» و «نظریه‌هایت را بر اساس اندازه‌گیری بنا کن» و همچنین همه اصول ابطال‌گرایی همچون «محتوا را افزایش بده» و «از فرضیه‌های موضعی پرهیز کن» در فعالیت واقعی علم نقض شده‌اند. او معتقد است علم بسیار نامنظم‌تر و غیرعقلانی‌تر از تصویر روشن‌مند آن است (ibid: 179). فایرabend می‌گوید اگر به جای این که این اصول روش‌شناختی را نشان‌دهنده این بدانیم که فعالیت علمی چگونه است، نشان‌دهنده این بدانیم که علم چگونه باید باشد، مشکل همچنان پابرجاست؛ زیرا در نگاه فایرabend، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، عناصر غیرمعقول برای حیات علم ضروری‌اند و نباید آن‌ها را خطاهایی در روش کلی دانست. تلاش برای معقول‌تر و دقیق‌تر کردن علم، موجب نابودی آن می‌شود (ibid).

فایرabend می‌گوید استدلال سنتی پوزیتیویست‌ها مبنی بر این است که روش علمی مستلزم جمع‌آوری شواهد و استنتاج نظریه از آن‌ها است. وی این دیدگاه را مبتنی بر ایده نادرست تفکیک‌پذیر بودن مشاهده و نظریه می‌داند. وی ادعا می‌کند که این نظریه‌ها هستند که به مشاهدات شکل و نظم می‌دهند و این یعنی این که ممکن نیست نظریه‌ها از طریق مشاهده موجه شوند (Feyerabend, 1999: 183). تجربه همراه با فرض‌های نظری سامان می‌یابد، نه قبل از آن و یک تجربه بدون نظریه به همان اندازه دور از فهم است که یک نظریه بدون تجربه (Feyerabend, 1975: 168). به این ترتیب هر استدلالی که ادعا کند روش علمی بر پایه سنجش نظریه‌ها در برابر شواهد تجربی بنا شده است، در اثبات معقولیت و آفاقیت آن روش ناتوان خواهد بود؛ زیرا شواهد تجربی به لحاظ نظری خستی نیستند.

فایرabend به پوپر به عنوان یک پوزیتیویست اشاره می‌کند و تفاوت چندانی بین ابطال‌گرایی و پوزیتیویسم نمی‌بیند. او ابطال‌گرایی را «یک پف کوچک از هوای داغ در فنجان چای پوزیتیویستی» تعبیر می‌کند (Feyerabend, 1987: 282). در نگاه فایرabend

هردوی این مکاتب، قواعدی را برای مقایسه نظریه‌های علمی با تجربه تجویز می‌کنند که ناپایدارند و چنین رهیافت‌هایی روش علمی را ورای واقعیت علم می‌پروراندند (Feyerabend, 1975: 175-176).

فایرابند علیه دستاویز ب نیز استدلال می‌کند. او معتقد است که ادعای ب در صورتی صحیح است و در صورتی می‌تواند برتری علم را نشان دهد که دو شرط برقرار باشد: شرط نخست این است که علم یگانه سستی باشد که چنین نتایجی را تولید کرده و می‌کند و شرط دوم این است که علم در انزوا از همه رویه‌ها این نتایج را به بار آورده باشد (Feyerabend, 1978: 100). فایرابند ادعا می‌کند که هیچ‌کدام از این شرط‌ها برقرار نیست. او معتقد است سنت‌های دیگری هم‌چون فنون طبی شناخت و درمان وجود دارند که اثرگذاری خود را ثابت کرده‌اند، درحالی‌که این فنون از سنت غربی برنیامده‌اند (Feyerabend, 1999b: 186). همچنین فایرابند برای نشان‌دادن برقرانبودن شرط دوم ادعا می‌کند که ایده‌های علمی مهم منفردی وجود ندارد که از جای دیگری دزدیده نشده باشد. با ریشه‌یابی می‌توان تقریباً همه رهیافت‌های علمی را به چند منبع بدیل منتهی کرد؛ مثلاً مکتب فیثاغوری، نجوم را تحت تأثیر قرار داده است و طب گیاهی و جادوگری، الهام‌بخش پزشکی جدید بوده‌اند (Feyerabend, 1978: 105).

فایرابند پا فراتر می‌نهد و می‌گوید حتی اگر تأیید کنیم که علم در زمینه‌هایی موجب بهبود جامعه شده است، نمی‌توانیم آسیب‌هایی را که علم به‌وجود آورده است، نادیده بگیریم. این آسیب‌ها هم در جوامع غربی و هم جوامع غیرغربی دیده می‌شوند. تحمیل علم و تکنولوژی غربی، سبک‌های زندگی بومی موفق در جوامع غیرغربی را نابود می‌سازد و سبب گسست از رویه پیشین و ازخودبیگانگی می‌شود (Feyerabend, 1987: 30). به‌علاوه تمام جهان تأثیر نتایج علم را به واسطه آلودگی شیمیایی و رادیواکتیو محیط زیست، فرسایش لایه اُزن، کاهش شدید تعداد گونه‌های حیوانی و گیاهی، کویرزایی و جنگل‌زدایی احساس کرده است (ibid: 4).

به این ترتیب اگر نتوان نشان داد که روش‌ها و نتایج علم، دلیلی برای تمییز آن از سایر راه‌های نیل به حقیقت است، نمی‌توان ادعا کرد که علم یگانه راه یا حتی بهترین راه کشف و توصیف جهان است. فایرابند در تبیین این‌که چرا حقیقت پیش‌گفته مورد غفلت قرار گرفته است، می‌گوید آنچه به ما گفته شده این است که علم امری تثبیت‌شده و ورای زمینه انسانی است و دانشمندان، بی‌طرف و آفاقی عمل می‌کنند و تعصبات و خواسته‌های فردی آن‌ها تأثیری در علم ندارد، اما چنین فهمی از علم حقیقتاً درست نیست؛ عامل انسانی حذف

نشده، بلکه فقط پنهان شده است (ibid: 87). علم از زندگی روزانه، شرایط انسانی و فرایندهای تاریخی که بر علم تأثیرگذارند کنار گذاشته شده و آنچه باقی مانده است فقط افسانه‌ای از مفاهیم انتزاعی و بی‌ثمر، و رویکردهای سطحی نسبت به علم است (ibid: 27). فایراند می‌پرسد که آیا باید باور کنیم که قواعد خام و ساده‌انگارانه روش‌شناس‌ها می‌تواند از عهده توضیح چنین کلافی از تعامل‌ها برآید (Feyerabend, 1975: 17). فایراند تصریح می‌کند که تاریخ علم با قواعد خام و ساده‌انگارانه روش‌شناسی‌ها تطبیق نمی‌کند. رویه واقعی علم پیچیده‌تر از آن است که به قواعد و اصول همیشگی تحویل داده شود. یگانه اصل ابدی که می‌توانیم از فعالیت واقعی علمی استخراج کنیم این است: «هر چیزی امکان‌پذیر است» (anything goes) (ibid: 27-28).

«هر چیزی امکان‌پذیر است» شاید مشهورترین سخن فایراند باشد که در واقع وجه تسمیه مکتب او نیز است: آنارشسیسم. با وجود این، جمله مزبور می‌تواند بدفهمی‌های زیادی ایجاد کند و شاید در فلسفه فایراند هیچ جمله اساسی و مهمی به اندازه این جمله نیاز به توضیح نداشته باشد. اگر تلاش کنیم وجوه گوناگون فلسفه فایراند را دریابیم و نگاهی کل‌گرایانه به آن بیفکنیم و در دام جزئی‌نگری نیفتیم، خواهیم دید که چنین جمله‌ای از لایه‌های عمیق‌تری از فلسفه فایراند برخاسته که ناظر بر نگاه او نسبت به هستی، انسان و نظریه است؛ نگاهی که فلسفه او را سخت تحت تأثیر قرار داده است. به این ترتیب نباید در مورد این جمله زود قضاوت کرد، بلکه باید معنای آن را با تفحص در آثار او از دل فلسفه‌اش بیرون کشید. خواهیم دید که این جمله آنارشستی از اعتقاد فایراند به اصولی خاص سرچشمه می‌گیرد و با دریافت این نکته اذعان خواهیم کرد که فلسفه او در سطوح عمیق‌تر چندان هم آنارشستی نیست. شاید تأکید زندانه فایراند بر جنبه آنارشستی مکتبش، از عشق او به شگفت‌زده کردن مردم نشأت می‌گیرد (Feyerabend, 1995: 142).

ارائه طرخی، ولو فشرده، از فلسفه فایراند ممکن نخواهد بود، مگر این‌که بحث قیاس‌ناپذیری (incommensurability) او مورد توجه قرار گیرد. فایراند تأکید می‌کند که معنای یک اصطلاح که در نظریه‌های علمی با آن مواجه می‌شویم، ذاتی آن اصطلاح نیست، بلکه به نحوه استقرار آن در نظریه وابسته است (Feyerabend, 1981b: 74). تفسیر یک زبان مشاهدتی بر اساس نظریه شکل می‌گیرد و با تغییر نظریه تغییر می‌کند (Feyerabend, 1981b: 31). آنچه از فایراند نقل شد، اساس رأی او در خصوص قیاس‌ناپذیری بین نظریه‌ها است. ممکن است دو نظریه در بنیان چنان متفاوت باشند که در هیچ‌یک از گزاره‌های مشاهدتی، اشتراک نداشته باشند. فایراند چنین نظریه‌هایی را قیاس‌ناپذیر می‌داند. به این ترتیب او در

مقاله‌هایی با عنوان «تبیین، تقلیل و تجربه‌گرایی» ('Explanation, reduction & empiricism') و «دربارهٔ «معنای» اصطلاحات علمی» ('On the "meaning" of scientific terms') به جفت نظریه‌هایی اشاره می‌کند که قیاس‌ناپذیرند: فیزیک گالیله‌ای با فیزیک نیوتنی، مکانیک نیوتنی با نظریهٔ نسبیت عام، مکانیک کلاسیک با مکانیک کوانتومی و ترمودینامیک کلاسیک با مکانیک آماری.

اما اگر نتوان بین دو نظریه را منطقاً مقایسه کرد، آنچه موجب برگرفتن یکی از آن‌ها و وانهادن دیگری می‌شود، چیزی جز عوامل انفسی نیست (Feyerabend, 1975: 284-285). اگر نتوان برتری علم بر سایر سنت‌های شناختی را نشان داد و اگر نتوان به نحوی آفاقی از میان نظریه‌های قیاس‌ناپذیر یکی را ترجیح داد، در این صورت اعتقاد به برتری علم بر سایر سنت‌های بشری نوعی جزم‌اندیشی است. به همین دلیل فایرابند به نظریه‌پردازانی چون لاکاتوش که بدون هیچ حجتی علم را برتر از سایر سنت‌های شناختی بشر می‌انگارند، سخت می‌تازد (Feyerabend, 1975: 205). او تصریح می‌کند که به‌سختی می‌توان میان اعضای یک قبیله بدوی که از قوانین خدایان دفاع می‌کنند و یک معقول‌گرا که به معیارهای عینی توسل می‌جوید تفاوتی قائل شد (Feyerabend, 1978: 82). وی معقول‌گرایی و علم غربی را سنتی در میان دیگر سنت‌ها می‌بیند (ibid: 85-86). معقولیت، شرطی برای برگزیدن سنت‌ها نیست بلکه خود سنتی است که همیشه هم موفق نیست. به‌این ترتیب از دیدگاه فایرابند معیارهای گزینش متعدّدند؛ همان‌گونه که انسان‌ها چنین‌اند. معیارها از بیرون بر علم تحمیل نمی‌شوند بلکه دانشمندان در خلال فعالیت علمی تولید می‌کنند (Feyerabend, 1981a: 27). فایرابند دانشمندان را داوران حقیقت و خطا نمی‌داند، آن‌ها فقط فروشندگان ایده‌ها و ابزارند (ibid: 31). به‌این ترتیب فایرابند بار دیگر بر اساس تز قیاس‌ناپذیری، هرگونه استدلالی را که بر برتری علم بر سایر سنت‌های ناظر بر فهم واقعیت دلالت کند، رد می‌کند.

فایرابند، علیه روش و نتایج علم اقامه دعوی می‌کند و بر اساس تز قیاس‌ناپذیری، علم و معقولیت علمی را برتر از سایر سنت‌های بشری که فهمی از واقعیت دارند، نمی‌داند. چندان ناصواب نخواهد بود اگر مطالبی را که تاکنون دربارهٔ آرای فایرابند نقل کردیم فقط نمایی از اندیشهٔ او بدانیم. در قسمت بعد تلاش می‌کنیم لایهٔ عمیق‌تری از فلسفهٔ فایرابند را نشان دهیم. در آن‌جا به تبیین اصولی می‌پردازیم که فایرابند آن‌ها را صحیح می‌انگارد؛ اصولی که آنارشیسم او را به بار آورده است. با شناخت لایه‌ای عمیق‌تر فلسفهٔ فایرابند، زمینه برای تبیین پیامدهای این فلسفه مهیا می‌شود.

۳. سرچشمه‌های آنارشسیسم فایرابندی

آموزه مقاله حاضر این است که آنارشسیسم فایرابند که شرح آن به‌ایجاز گذشت، از نگاه خاص او از سه مقوله اساسی سرچشمه می‌گیرد: هستی (یا واقعیت)، انسان و نظریه. سه مقوله‌ای که ارتباطی وثیق با هم دارند: انسان نظریه را می‌سازد تا به واسطه آن هستی را بفهمد.

۴. نگاه فایرابند به هستی

اینشتین معتقد بود قیودی که با تجربه جهان خارج برای نظریه‌پرداز حادث می‌شود، به وی اجازه نمی‌دهد که نظریه‌پردازی‌اش را با تبعیت از یک نظام معرفت‌شناختی خاص محدود کند. وی بلافاصله نتیجه می‌گیرد که نظریه‌پرداز باید در مقابل معرفت‌شناسان نظام‌مند هم چون فرصت‌طلبی بی‌پروا ظاهر شود. فایرابند با نقل و قبول این مطلب از اینشتین (Feyerabend, 1975: 18) نتیجه می‌گیرد که این پیش‌بینی ناپذیری و غافل‌گیرکنندگی هستی دو چیز را طلب می‌کند: ۱. روندهای پیچیده برای نظریه‌پردازی؛ ۲. مبارزه با تحلیل بر اساس قاعده‌هایی که از پیش و بدون توجه به تغییر دائمی شرایط تاریخی مطرح شده‌اند. فایرابند هستی را غنی‌تر (rich) و پیچیده‌تر (complex) از آن می‌بیند که بتوان آن را با قواعد خام و ساده روش‌شناسان شرح داد (Feyerabend, 1975: 17-18). او پیروی از تمایلات و عزل عقل را امری موجه می‌داند، زیرا علم باید خود را در محیط پیچیده و غنی تاریخ طبیعت و تاریخ جامعه اثبات کند، نه در مطالعات بسته روش‌شناسان (Feyerabend, 1999b: 177).

فایرابند در کتاب *پیروزی وفور: قصه مواجهه انتزاع با غنای هستی (Conquest of Abundance: A Tale of Abstraction Versus the Richness of Being)* که پس از مرگ او به تقاضای همسرش با ویراستاری یکی از دوستان و شاگردان پیشینش سامان یافت، همین نگرش به هستی را بسط داده است. او در جایی از این کتاب می‌نویسد جهان چموش‌تر (slippery) از آن است که توسط معقول‌گرایان فرض شده است (ibid: 241). فایرابند معتقد است که نظریه‌های تأیید در فلسفه علم بر دو فرض غلط مبتنی‌اند: ۱. زبان مشاهده‌تی مستقل از نظریه وجود دارد؛ ۲. امکان این هست که یک نظریه با تمام شواهد شناخته‌شده در قلمرو خود در توافق باشد. او در رد فرض دوم تصریح می‌کند که همواره شواهدی علیه نظریه وجود دارد (ibid: 136-137). پشتوانه این سخن فایرابند علاوه بر شواهد تاریخ علم، یک فرض فلسفی بسیار مهم است: وفور (abundance) و نظم‌گریزی (chaos) ویژگی‌های هستی‌اند (ibid: 241). لذا نظریه‌ای خاص نمی‌تواند در قلمرو خودش از عهده پوشش دادن همه وجوه آن برآید و می‌توان به نفع چند دیدگاه مختلف شواهدی را یافت.

۵. نگاه فایرابند به انسان

فایرابند معتقد است آن جامعه‌ای که بر اساس قواعد خوش تعریف و محدودکننده سامان یافته است به طوری که انسان‌ها در آن با تبعیت از این قواعد همسان می‌شوند، انسان مخالف این قواعد را به زور به سرزمین غیرانسانی بی‌قاعدگی هل می‌دهد و استدلال و انسانیت او را چپاول می‌کند (Feyerabend, 1975: 218). فایرابند هشدار می‌دهد که نباید انسانیت انسان را در پای این قواعد ذبح کرد. فایرابند در جایی دیگر در تأیید همین نکته می‌نویسد که تلاش برای اعمال این قواعد منجر به این می‌شود که اهمیت و توانایی حرفه‌ای ما به قیمت انسانیت ما تمام شود (ibid: 285). او پیش شرط پیشرفت را انحراف از قواعد حاکم می‌داند (ibid: 179). اگر چنین است نباید انسان را در بند قواعدی خاص قرار دهیم. او معتقد است که نظام آموزشی حاکم این نکته را رعایت نکرده و فقط سستی خاص را به رسمیت می‌شناسد و مابقی را خارج از دور می‌داند. به همین دلیل معتقد است که نمی‌توان این نظام را انسان‌گرایانه دانست (ibid: 19-20). فایرابند می‌گوید من قانع شده‌ام که انسانیت و حتی علم، در صورتی که هر کس به کار خود مشغول باشد، سود خواهند برد (ibid: 215).

فایرابند را باید علم‌شناسی به حساب آوریم که مخالف فلسفه علمی است که هدف آن بازسازی منطقی علم است. او در مقاله‌ای با عنوان کنایه‌آمیز «فلسفه علم: موضوعی با گذشته درخشان» ('Philosophy of science: a subject with a great past') بر این نکته دلالت می‌کند که بازسازی منطقی علم که مشغله بسیاری از فیلسوفان علم بوده است، آینده درخشانی ندارد (Feyerabend, 1999b: 127). فایرابند می‌گوید آن چه که ما باید انجام دهیم این است که جای کاخ‌های زیبا اما صوری و بی‌فایده پدیدآمده از بازسازی منطقی علم را به مطالعه دقیق سرچشمه‌های اصلی (primary sources) در تاریخ علم بدهیم (ibid: 137). منظور او از سرچشمه‌ها چیزی نیست جز انسان‌هایی که در طول تاریخ، علم را به وجود آورده‌اند. «چگونه باید از جامعه در برابر علم دفاع کرد» عنوان مقاله‌ای است که فایرابند در آن می‌خواهد از جامعه انسانی در برابر سستی به نام علم که به ایدئولوژی بدل شده است دفاع کند (ibid: 181).

ذکر این نکته خالی از لطف نیست: اگر قرار است «دستور رجوع به سرچشمه‌ها» که فایرابند بر اساس نوعی نگاه انسان‌گرایانه طرح می‌کند معنا داشته باشد، باید او را دست‌کم تا درجاتی در حوزه تاریخ علم به لحاظ معرفت‌شناختی، یک واقع‌گرا به حساب آوریم. زیرا او امید دارد که با مطالعه فعالیت علمی انسان‌ها در بستر تاریخ، درباره علم شناخت پیدا کند. بخش قابل توجهی از استدلال‌های فایرابند مدیون مطالعه تاریخ علم بوده است.

۶. نگاه فایرابند به نظریه

فایرابند واژه نظریه را در معنای وسیعی به کار می‌برد. این واژه در زبان او شامل اسطوره‌ها، ایده‌های سیاسی، نظام‌های دینی و هر دیدگاهی که قابل اعمال به وجوهی از موجودات است می‌شود. بنابر نوشته خود فایرابند بین «نظریه» در زبان او و هستی‌شناسی کوانین، چارچوب زبانی کارنپ، بازی زبانی ویتگنشتاین، نظریه پارتو (Pareto)، مابعدالطبیعه ورف (Whorf) و پارادایم کوهن شباهت‌هایی وجود دارد (Feyerabend, 1981b: 105). همین انتظار هم از فایرابند می‌رود؛ او جایز نمی‌داند که محصولات گوناگون ذهن بشر حتی محصولات عجیب و غریب آن توقیف شود (Feyerabend, 1981a: 143).

فایرابند افزون‌براین که واژه نظریه را در معنای بسیار وسیعی به کار می‌برد، معتقد است که نظریه‌ها توانایی توسعه و ارتقا دارند؛ ممکن است نظریه‌ها توانایی پاسخ‌دادن به مشکلاتی را بیابند که در شکل ابتدایی‌شان از پاسخ‌گویی به آن‌ها عاجز بودند (ibid: 137). همین نکته زمینه‌ای فراهم می‌کند تا فایرابند نقد بنیان‌کنی را علیه فلسفه علم لاکاتوش اقامه کند. او می‌گوید اگر زمان محدودی را برای ارزیابی یک برنامه پژوهشی در نظر بگیریم، دلیلی برای رها ساختن آن نخواهیم داشت. آن برنامه پژوهشی که در دوره محدودی از زمان روبه‌زوال به نظر می‌آید، ممکن است در درازمدت پیش‌رونده باشد. اگر قرار است صبر کنیم تا یک برنامه پژوهشی استعداد خودش را بروز دهد چرا اندکی بیش‌تر صبر نکنیم (ibid: 148). به این ترتیب فایرابند هیچ نظریه‌ای را شایسته حذف شدن نمی‌بیند، حتی اگر آن نظریه با مشکلات فراوانی دست‌به‌گریبان باشد. گرچه ممکن است نظریه‌ای بنابر عوامل انفسی، در جامعه علمی، کنار گذاشته شده و به دست فراموشی سپرده شود.

نگاه‌های فایرابند به هستی، انسان و نظریه را این‌گونه می‌توان خلاصه کرد:

۱. چون هستی غنی و پیچیده است:

- یک نظریه خاص نمی‌تواند از عهده فهم تمام وجوه آن برآید؛ و
- یک روش‌شناسی خاص نمی‌تواند روش فهمیدن آن را الی‌الابد در اختیار آدمی قرار دهد.

۲. انسان می‌تواند برای فهم هستی روش‌های گوناگونی را خلق کند. با تأکید بر قواعد روش‌شناختی معینی، نباید سدی برای خلاقیت انسان در این عرصه ایجاد کرد و او را در بند انداخت.

۳. نظریه‌هایی که انسان‌ها برای فهم هستی خلق می‌کنند، ممکن است ارتقا یابند، بر مشکلات غلبه کنند و لذا نباید آن‌ها را حذف کرد. همچنین بنابر تز قیاس‌ناپذیری، حجتی آفاقی برای ترجیح نظریه‌ای از میان نظریه‌های قیاس‌ناپذیر وجود ندارد. این سه نگاه یا اصل، بنیان آنارشیسم فایرابند را شکل داده است. اگر منتقدی بخواهد علیه آنارشیسم معرفتی و روش‌شناختی او اقامه دعوی کند، یا باید به نحوی این سه اصل را زیر سؤال ببرد یا استدلال کند که مبتنی بر این سه اصل، نظریه آنارشیستی فایرابند در خصوص معرفت الزام‌آور نیست.

۷. پیامدهای فهم فایرابند از هستی، انسان و نظریه

جمله مشهور فایرابند «هرچیزی امکان‌پذیر است» از دل سه نگاه بنیادین پیش‌گفته بیرون می‌آید. در خصوص روش، هر اتفاقی ممکن است بیفتد؛ ممکن است روش‌های جدیدی که نافی روش‌های حاکم هستند، توسط انسان خلاق و پیش‌بینی‌ناپذیر تولید شوند و نیز ممکن است روش‌های سست‌شده و فراموش‌شده، توسط انسان جانی تازه بیابند و وارد فعالیت شناختی بشر شوند. آری هرچیزی امکان‌پذیر است. بنابراین فایرابند روش‌های گوناگونی را که انسان‌ها برای فهم هستی ابداع می‌کنند، نفی نمی‌کند. او فقط روش مطلق، همیشگی و فراگیر را بر نمی‌تابد (Feyerabend, 1978: 32 and 164). او همه روش‌شناسی‌ها را دچار نقص می‌داند (ibid: 32; 1975: 32). او معتقد است که اعتقاد داشتن به یک روش‌شناسی خاص و اعمال کردن آن از دست‌کم گرفتن انسان و هستی نشأت می‌گیرد. بنابر سه نگاه بنیادی فایرابند، در عرصه نظریه‌پردازی نیز هر چیزی امکان‌پذیر است. ممکن است نظریه‌هایی توسط انسان خلاق در مورد هستی غنی و پیچیده ساخته شود که برای انسان امروز غیرقابل‌باور و شگرف باشند و نیز ممکن است که نظریه‌های فراموش‌شده، مورد استقبال قرار گیرند، و برای آدمی جذابیتی دوباره یابند. جالب این‌جاست که فایرابند بنابر تز قیاس‌ناپذیری به خود اجازه نمی‌دهد که از میان نظریه‌های قیاس‌ناپذیر یکی را به شیوه‌ای آفاقی برگزیند؛ هیچ روشی آفاقی برای این کار وجود ندارد. به این ترتیب فایرابند را نباید دشمن علم قلمداد کنیم، او دشمن بدل‌شدن علم به ایدئولوژی است؛ علم هم همانند دیگر محصولات شناختی بشر است و از جایگاهی ممتاز برخوردار نیست. او معتقد است سنت‌ها نه خوب‌اند، نه بد، آن‌ها فقط وجود دارند (Feyerabend, 1978: 81). باین حساب، او فقط می‌خواهد علم را در جایگاه خودش بنشانند.

ما نمی‌توانیم فایرابند را «بدترین دشمن علم» بنامیم؛ لقبی که دو فیزیکدان بریتانیایی (and Theocharis, 1987: 596 Psimopoulos) به او دادند!

نگاه فایرابند به هستی، انسان و نظریه، هم به لحاظ معرفتی و هم به لحاظ روش‌شناختی منجر به آنارشیسم می‌شود. او نه تنها این آنارشیسم را ناپسند نمی‌شمرد بلکه معتقد است فقط زمانی که اجازه داده شود تا حرکات آنارشیستی رخ دهد، زمینه پیشرفت در هر معنایی که از واژه پیشرفت مراد شود فراهم می‌آید (Feyerabend, 1975: 27). او به اصل کثرت (proliferation) اعتقاد دارد: تا می‌توانید نظریه‌های ناسازگار با نگرش مقبول را خلق کنید و بسط دهید (Feyerabend, 1981b: 105). در عین حال او می‌داند که برای شکوفاشدن پتانسیل نظریه‌ها باید در حمایت از آن‌ها پایداری کرد. لذا او به اصل پایداری (tenacity) نیز قائل است: نظریه‌ای را که امید هست به نتایج ثمربخش بیش‌تری منجر شود، از میان نظریه‌های مختلف انتخاب کنید و در حمایت از آن با وجود مشکلاتی که نظریه با آن‌ها دست‌به‌گریبان است پایداری کنید (Feyerabend, 1999b: 107). در جامعه‌ای آزاد که فایرابند از آن حمایت می‌کند، هر کس آزاد است تا نظریه مورد پسندش را خلق یا انتخاب کند (اصل کثرت) و برای شکوفا کردن پتانسیل‌های نهان آن نظریه، در حمایت از آن پایداری کند (اصل پایداری) (Feyerabend, 1978: 86).

فایرابند بعد از بحث‌های مفصل، در آخرین بند مقاله‌ای با عنوان «معقول‌گرایی، نسبی‌گرایی و روش علمی» ('Rationalism, relativism and scientific method') در برابر پرسش‌هایی از این دست که در فعالیت علمی چه باید کرد، چگونه باید پیش رفت، چه قواعدی را باید رعایت کرد، چه استانداردهایی برای هدایت ما وجود دارند، پاسخ تکان‌دهنده، طنزآمیز، به‌یادماندنی و تأمل‌برانگیزی ارائه می‌کند: «بچه‌ها شما دیگر بزرگ شده‌اید و بنابراین راهتان را خودتان باید پیدا کنید» (Feyerabend, 1999b: 211). پاسخی که ما را به یاد آزادی می‌اندازد. بی‌وجه نیست که نیوتن-اسمیت او را «لیبرال دوآتشه» می‌نامد (Newton-Smith, 1987: 125).

حال این پرسش مطرح می‌شود: آیا در جامعه آزاد فایرابند رفتار فعالان علمی هیچ قیدی دارد؟ پاسخ این پرسش حیاتی را می‌توان از تمیز او بین متفکر احترام‌برانگیز و متفکر دون دریافت کرد. او می‌گوید فرق این دو در فحوای نظریه‌ای که ارائه می‌کنند، نیست، بلکه در رفتاری است که بعد از اتخاذ یک موضع معرفتی از خود بروز می‌دهند. احترام گذاشتن به ایرادات دیگران، در پی نقد رفتن، بسط و اصلاح نظریه، بسنده‌نکردن به شکل اولیه و مابعدالطبیعی نظریه و ویژگی‌هایی از این دست، معیار تمیز متفکر احترام‌برانگیز و متفکر دون

است (Feyerabend, 1981b: 199). این معیارهای اخلاقی که فایرابند مطرح می‌کند و به این نحو به رفتار متفکر، قید می‌زند، از چه ریشه‌ای نشأت می‌گیرد؟ ریشه این جاست: «محصولات شناختی انسان‌ها در نگاه فایرابند فقط وجود دارند و نمی‌توانیم با معیاری آفاقی، آن‌ها را خوب و بد بدانیم». این نکته که بنیان جامعه آزاد او را شکل می‌دهد، در مورد همه انسان‌ها صادق است، نه فقط در مورد برخی از آن‌ها. انسان‌ها برای این‌که به چنین جامعه‌ای شکل دهند، باید به همدیگر احترام بگذارند و نظریه خود را حرف آخر نینگارند و در پی نقد دیگران باشند. اگر غیر از این بیندیشند و عمل کنند، دیگر جامعه آزادی در کار نخواهد بود. از این روست که فایرابند متفکری را که رفتارهای پیش‌گفته را از خود بروز می‌دهد، احترام برانگیز قلمداد می‌کند.

۸. نتیجه‌گیری

فایرابند فهم خاصی را از سه مقوله مهم هستی، انسان و نظریه، آن‌گونه که شرحش گذشت، می‌پذیرد و بر این اساس در نمای فلسفه خود آنارشیسم را حاکم بر علم می‌داند و نیز آن را تجویز می‌کند. بنابراین، نگاه‌های سه‌گانه پیش‌گفته را می‌توان پس پرده نظریه معرفت او به‌شمار آورد. به نظر می‌رسد که می‌توان گفت مهم‌ترین آرمان فایرابند، نجات جامعه بشری از نگاه‌های محدودکننده است.

با وجود این‌که آرای فایرابند شایسته توجه جدی است، لیکن به نظر نویسنده این سطور، نقدهایی به آن‌ها وارد است که شرح آن فرصتی دیگر می‌طلبد.

۹. قدردانی

از استاد محترم، جناب آقای دکتر مهدی گلشنی، همچنین از دوستان گرامی، جناب آقای دکتر غلامحسین مقدم حیدری، و سرکار خانم هما یزدانی، به خاطر نقدهای مفیدی که ارائه کرده‌اند و مددهایی که رسانده‌اند قدردانی می‌کنم.

کتاب‌نامه

Feyerabend, P. (1975). *Against Method: Outline of an Anarchistic Theory of Knowledge*, London: New Left Books.

Feyerabend, P. (1978). *Science in a Free Society*, London: New Left Books.

- Feyerabend, P. (1981a). *Problems of Empiricism (Philosophical Papers vol. 2)*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Feyerabend, P. (1981b). *Realism, Rationalism & Scientific Method (Philosophical Papers vol. 1)*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Feyerabend, P. (1987). *Farewell to Reason*, London: Verso.
- Feyerabend, P. (1995). *Killing Time: The Autobiography of Paul Feyerabend*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Feyerabend, P. (1999a). *Conquest of Abundance: A Tale of Abstraction Versus the Richness of Being*, Chicago: University of Chicago Press.
- Feyerabend, P. (1999b). *Knowledge, Science and Relativism (Philosophical Papers vol. 3)*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Newton-Smith, W. H. (1981). *The Rationality of Science*, London: Routledge.
- Psimopoulos, M., and Theocharis, T. (1987). 'Where Science Has Gone Wrong', *Nature*, 329, 15 October.